

دعای من

۱

من الان در اتاقم
نشستم شاد و خندان
بگو اما تو حالت
چه جوری است الان؟

۲

تو در یک جای دوری
یمن جایی که جنگ است
میان خواب‌هایت
صدای بنگ‌بنگ است

۳

تو اصلاً خانه داری؟
تو داری یک عروسک؟
چه جوری شاد هستی
میان بمب و موشک

۴

اگر چه دور دوری
ولی من از همین جا
برایت می‌فرستم
دعاهای خودم را

۵

دعایم هست این که
نباشد جنگ دیگر
بخوابی خوب و راحت
بینی خواب بهتر

دوست من! چه خوب است
که این نیایش را با صدای
بلند برای پدر، مادر و معلمت
هم بخوانی

برسد به دست خدا

هر کودک نشانی خداست...

هفته ملی کودک
۱۵ تا ۲۱ مهر ۱۳۹۶

به نام تو که دوستدار کودکان هستی
خدای مهربان سلام. من یک کودکم و امروز یکی از
روزهای هفته ملی کودک است. خدای مهربان، لطفاً به
بزرگ‌ترها یاد بده که حواسشان بیشتر به ما باشد. خدایا
به بزرگ‌ترها کمک کن تا با ما مهربان باشند. به آن‌ها یاد
بده تا به جای فکر کردن در مورد شغل و آینده ما، برایمان
مدارنگی، دفتر نقاشی و کتاب‌های شعر و داستان بخرند.
خدایا به بزرگ‌ترها کمک کن تا به جای نگاه کردن به
صفحه گوشی و رایانه به ما نگاه کنند.

خدای مهربانم! صدای بلند پدر و مادر و معلم را وقتی که
عصبانی هستند، کمی آرام‌تر کن و لبخند را از لب‌هایشان
دور نکن. گل‌ها خیلی زیبا هستند، اما نه وقتی دست یک
کودک کنار چهارراه یا خیابان باشند. برق کفش‌ها خیلی
قشنگ‌اند، اما نه در دست کودکی که کار هر روزش
واکس زدن کفش‌هاست. خدایا کاری کن که دست بچه‌ها
بادبادک و کتاب و خوردنی باشد.

خدای مهربان! سلام من را به همه بزرگ‌ترها برسان و به
آن‌ها بگو که این دنیا باید برای من شاد و رنگارنگ باشد.
باید بتوانم بازی کنم، کودکی کنم و لذت ببرم. دست‌های
من برای کار کردن هنوز خیلی نازک‌اند و چشم‌هایم دوست
دارند زیبایی‌ها را ببینند، نه خشونت و زشتی را.

خدای مهربان من! به بزرگ‌ترها بگو که هر کودک نشانی
خداست و کاری کن که دنیا برای من جای امنی باشد.
دوستت دارم خدای مهربانم.





البته باید دقت کنی فقط انتهای پیاز در آب قرار بگیرد، سنبله گفت: «چرا باید فقط انتهای پیاز را در آب قرار دهیم؟ اصلاً چرا باید پیاز را در آب قرار بدهیم؟»، چون اگر کل پیاز را در آب بیندازی، سبب پوسیدن پیاز می‌شود و جواب سؤال دومت هم این است که این کار به پیازها پیام می‌دهد که وقت رشد کردن است و بیدارشان می‌کند، نرگس بانو حرف‌هایش که تمام شد، از سنبله خداحافظی کرد و گفت: «خبر کاشتن نرگس را به من بدهی، منتظرم دختر جان!»



نرگس بانو در گلخانه‌اش می‌چرخید و از نرگس‌هایش خبر می‌گرفت و با آن‌ها حرف می‌زد، یکهو چیزی یادش آمد. به سنبله دوتا نکته را نگفته بود. سریع رفت توی اتاقش، به تلفن نگاهی کرد و گوشی را برداشت. شماره خانه سنبله را گرفت. بوق... بوق... صدای زنگ تلفن خانه سنبله بلند شد. مامان سنبله گوشی را برداشت و گفت: «الو، سلام بفرمایید»، نرگس بانو گفت: «سلام عزیزم. خوبی؟ می‌تونم با سنبله صحبت کنم؟» مامان سنبله بعد از احوال‌پرسی، سنبله را صدا کرد و از نرگس بانو خداحافظی کرد.

سنبله پشت خط گفت: «سلام نرگس بانو. حالتان چطور است؟» قبل از این که نرگس بانو چیزی بگوید، سنبله با کمی خجالت گفت: «من هنوز وقت نکردم نرگس بکارم، حتماً زنگ زدید از گل نرگسم خبر بگیرید»، نرگس بانو خنده‌ای کرد و گفت: «نه سنبله بانو، نه دختر جان! زنگ زدم دوتا نکته مهم را به تو بگویم تا نرگست خوب از آب دریابید، سنبله با خوشحالی گفت: «وای نرگس بانو، چقدر شما خوبید. ممنونم که به فکرم بودید. الان می‌روم دفتر یادداشتم را می‌آورم و نکات‌تان را می‌نویسم.» بعد دوان دوان به سمت میز کارش رفت و دفتر و قلمش را آورد و گفت: «خب، حالا بفرمایید نرگس بانو جان!» «اوهو اوهو» نرگس بانو با سرفه‌ای صدایش را صاف کرد و گفت خوب به حرف‌هایم گوش کن: «برای کاشتن پیاز نرگس باید یک گلدان سنگی یا سفالی انتخاب کنی. آینده‌نگر باش، چون نرگس‌ها ممکن است در حال رشد کردن، یک‌طرفه شوند و گل‌ها به یک‌سمت باز شوند و اگر گلدان سبک باشد، آن را واژگون می‌کنند. پس نکته اول شد: گلدان سفالی! سنبله گفت: «بله و حالا نکته دومتان چیست؟» نرگس بانو در ادامه حرف‌هایش گفت: «قبل از هر کاری بهتر است پیازها در آب ولرم حدود دوساعتی خیس بخورند.»

دو نکته مهم درباره کاشتن گل نرگس

گلدان سفالی و آب ولرم!

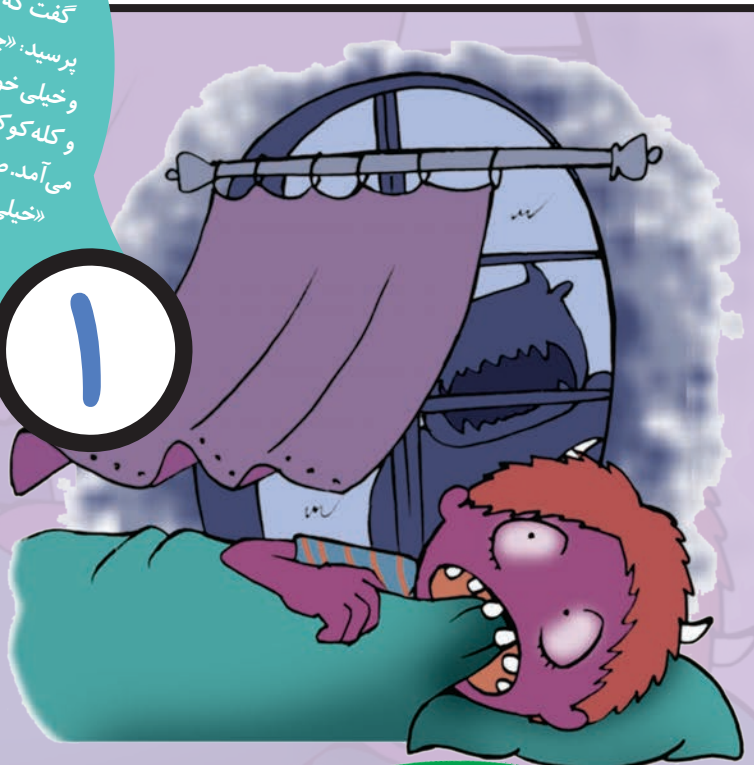


ماجراهای کله‌پوک و کله‌کوک

خبرهای عجیب

کله‌پوک دنبال کله‌کوک رفته بود تا با هم به خرید بروند، اما کله‌کوک درحالی‌که خمیازه می‌کشید و چشم‌هایش را می‌مالید، به کله‌پوک گفت که نمی‌تواند با او به خرید بیاید. کله‌پوک با ناراحتی پرسید: «چرا؟» و کله‌کوک جواب داد: «چون دیشب اصلاً نخوابیدم و خیلی خوابم می‌آید.» کله‌پوک پرسید: «چرا دیشب نخوابیدی؟» و کله‌کوک جواب داد: «چون دیشب صداهای وحشی! کله‌پوک پرسید: «می‌آمد. صداهایی مثل صدای خوک‌لازهای وحشی!» کله‌پوک پرسید: «خیلی ترسیدی؟ کله‌کوک جواب داد: «نه، خیلی ترسیدم. ولی خوابم نبرد و الان می‌خواهم بخوابم و نمی‌توانم به خرید بیایم.» کله‌پوک با کله‌پوک به خرید نیامد و کله‌پوک دنبال پوکی رفت تا با پوکی به خرید برود.

۱



حال کوکی خیلی بد شد. کوکی و کله‌کوک دوستان مهربان و صمیمی بودند. کوکی آن‌قدر ناراحت شده بود که نمی‌دانست باید چه کار کند. پوکی به کوکی گفت که نمی‌خواستم ناراحت کنم و به خانه‌اش رفت. اما کوکی از ناراحتی اشک می‌ریخت و با خودش می‌گفت که باید حتماً برای کله‌کوک کاری بکنم. کوکی دنبال کله‌پوک رفت. وقتی کله‌پوک در خانه‌اش را برای کوکی باز کرد، کوکی خودش را توی بغل کله‌پوک انداخت و های‌های گریه کرد. کله‌پوک دوستش را توی خانه آورد و برایش شربت درست کرد و از کوکی خواست تا برایش تعریف کند که چه اتفاقی افتاده است. ولی حال کوکی خیلی بد بود و گریه می‌کرد و می‌گفت: «بیچاره کله‌کوک!» کله‌پوک پرسید: «چرا بیچاره کله‌کوک؟ مگر چه اتفاقی برای کله‌کوک افتاده است؟» کوکی جواب داد: «کله‌کوک زخمی شده و الان توی بیمارستان بستری شده است.» کله‌پوک با تعجب پرسید: «کله‌کوک تو بیمارستان بستری شده؟» کوکی بلندتر گریه کرد و گفت: «مگر با آن‌همه زخم می‌تواند توی خانه بماند؟»

۴



کله پوک در خانه پوکی را زد و پوکی در خانه را باز کرد و بعد از سلام و احوال پرسی، از پوکی خواست تا با او به خرید برود. پوکی به کله پوک گفت که متأسفانه نمی تواند با او به خرید بیاید. پوکی باید به کتابخانه می رفت تا کتاب های کتابخانه را پس بدهد. پوکی به کله پوک گفت بهتر است با کله کوک به خرید برود. اما حال کله کوک گفت که قبل از آمدن پیش او، دنبال کله کوک وحشی از پنجره توی خانه اش پریده خوب نبوده، چون شب قبل یک خوگالاز وحشی از تعجب چشمانش گرد شده و صداهای وحشتناکی درآورده است. پوکی از تعجب چشمانش گرد شده بود و نمی توانست چیزی بگوید. کله پوک به خرید نرفت و به خانه اش برگشت. پوکی هم کتاب ها را به کتابخانه برد. پوکی توی کتابخانه کوکی را دید. کوکی هم به کتابخانه آمده بود تا کتاب های کتابخانه را پس دهد.

۲

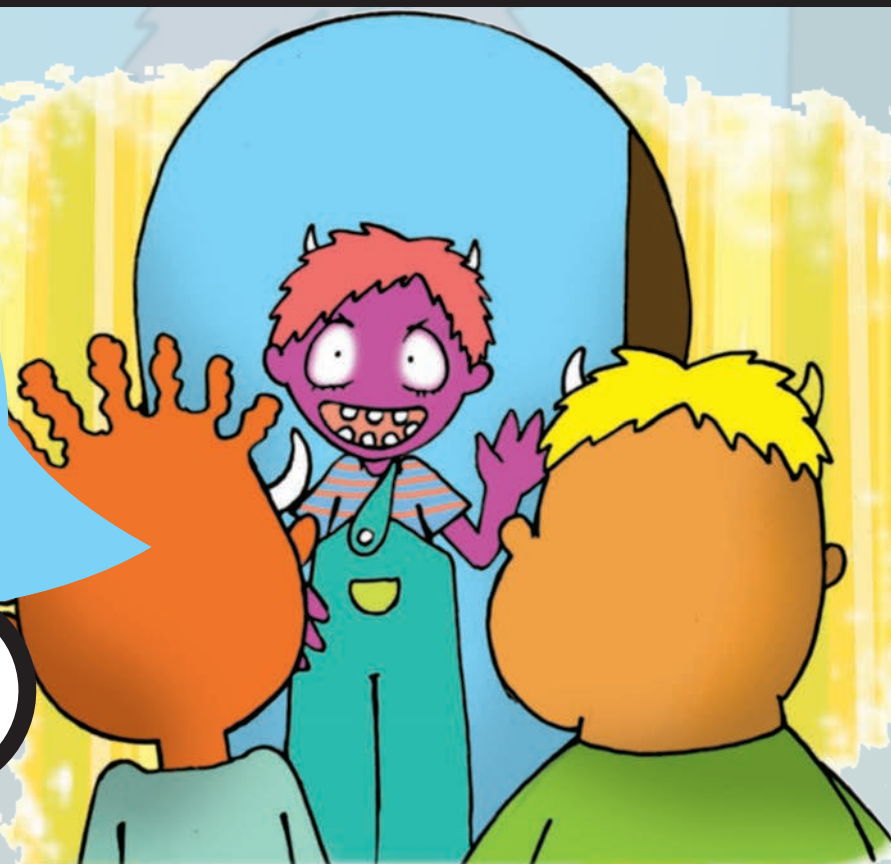
کوکی و پوکی کتاب های کتابخانه کوکی را پس دادند و با هم از کتابخانه بیرون آمدند. کوکی به پوکی گفت که می خواهد دنبال کله کوک برود تا با هم به پارک بروند. پوکی با تعجب به کوکی نگاه کرد و پرسید: «خبر نداری که چه بلایی سر کله کوک آمده؟» کوکی که خیلی نگران شده بود پرسید: «چه اتفاقی برای کله کوک افتاده؟» پوکی با ناراحتی جواب داد: «دیشب یک خوگالاز وحشی از پنجره توی خانه کله کوک پریده و به کله کوک حمله کرده و کله کوک را زخمی کرده است.»

۳



صدای زنگ خانه کله پوک بلند شد و کله پوک در را باز کرد و کله پوک و کوکی با تعجب دیدند که کله کوک پشت در ایستاده است. کله کوک خوابیده بود و بیدار شده بود و حالا سر حال بود. او دنبال کله پوک آمده بود تا با هم به خرید بروند. کله کوک وقتی کوکی را با چشمان اشک آلود دید، خیلی ناراحت شد و وقتی فهمید که کوکی برای چه گریه می کرده، خیلی تعجب کرد. کله کوک آن روز کلی تحقیق کرد تا فهمید که خبر عجیب بستری شدن او در بیمارستان از کجا آمده است. دوستان او حدس ها و گمان ها و رؤیاهای خودشان را به خبرها اضافه کرده بودند و این طوری یک خبر عجیب و غیر واقعی ساخته بودند. کله کوک با خودش فکر می کرد دوستانش باید یاد بگیرند که خبرها را بدون کم و یا زیاد کردن به دیگران برسانند.

۵



۳

کانگورو رد شد

بچه کانگورو هم می‌خواهد با پیلو دوست شود: «بچه کانگورو جستی زد و جلو آمد. یک برگ از کلم کند و توی کیسه مادرش پرید. کمی بعد سرش را بیرون آورد و فریاد زد: تمام شد، خوردمش! هیچ‌کس من را ندید!» اما این قدرها هم راحت نیست: «یک شیش کوچولو از کیسه کانگوروی مادر بیرون پرید و گفت: من دیدمش! من دیدمش!»

خوانش کتاب «امین ترین دوست»

دوستی فیل و لاک پشت

چندتا دوست داری؟ چقدر با آنها صمیمی هستی؟ دوست‌هایت را چطور انتخاب کرده‌ای؟ انتخاب دوست، موضوع کتاب این هفته است. در کتاب «امین ترین دوست» پیلو که یک بچه فیل است، دنبال دوست می‌گردد. اما او باید بهترین دوست را انتخاب کند. لک‌لک در این کار به پیلو کمک می‌کند.

۴

پیلو غمگین است

آخرین حیوانی که می‌خواهد با پیلو دوست شود، لاک پشت است: «برگ کلم را به دهان گرفت و یواش یواش دور شد.» ساعت‌ها می‌گذرد، اما اثری از لاک پشت نیست، پیلو که فکر می‌کند دیگر نمی‌تواند دوستی پیدا کند، با غصه به خواب می‌رود، اما یک دفعه از خواب می‌پرد. لاک پشت از راه آمده: «نتوانستم. در انبوه‌ترین بوته‌ها منتظر شب سیاه شدم، ولی نتوانستم برگ کلم را بخورم، بدون این که کسی من را ببیند.» پیلو فکر می‌کند چطور؟ همه که خواب‌اند، اما لاک پشت جواب خوبی دارد: «خدا که خواب نیست! حتی زیر لاکم احساس کردم من را می‌بیند!»

بچه فیل تنها

«پیلو» یک بچه فیل بزرگ است که وقتی وارد جنگل می‌شود، به خاطر این که خیلی بزرگ است، همه از او می‌ترسند: «هیچ‌کدام از حیوان‌های جنگل در عمرشان فیل ندیده بودند، حتی شیر بزرگ هم پشت صخره‌ای پنهان شد. فقط لک‌لک که زیاد سفر کرده بود، می‌دانست فیل حیوان بدجنسی نیست.» خب، وقتی حیوانات جنگل می‌فهمند که پیلو ترسناک نیست، از پناهگاه خودشان بیرون می‌آیند. آخی! پیلو تنها است: «شکارچی‌های بدجنس پدر و مادر را کشتند. حالا من در این دنیا هیچ‌کس را ندارم.» حالا پیلو باید یک دوست پیدا کند، اما چه‌طوری؟



نویسنده و تصویرگر: کلر ژوبرت

۲

یواشکی کلم بخور!

همه حیوانات جنگل دوست دارند با پیلو دوست شوند، اما پیلو باید یک دوست خوب پیدا کند. لک‌لک یک مسابقه راه می‌اندازد: «هرکدام از شما که بتواند بدون این که کسی او را ببیند، یک برگ این کلم را بخورد، برنده می‌شود. آن وقت پیلو با او دوست می‌شود.» مورچه، روباه و شیر از دوست شدن با پیلو منصرف می‌شوند. اول از همه زرافه شروع می‌کند به خوردن کلم: «زرافه پیر با لبخند جلو آمد. یک برگ کلم را کند و سرش را لابه‌لای شاخ‌وبرگ درختی پنهان کرد. فریاد زد: تمام شد، خوردمش! هیچ‌کس من را ندید!» اما مرغ مگس‌خوار او را دیده است.



۵

لاک پشت برنده

لاک پشت فکر می‌کند مسابقه را باخته، اما لک‌لک او را صدا می‌زند: «صبر کن! نرو!» لک‌لک، حرف‌های لاک پشت را شنیده و می‌داند که لاک پشت برای پیلو بهترین دوست است: «دوستی که دنبالش هستی، همین است. بهترین دوست، کسی است که حس کند خدا همیشه او را می‌بیند، حتی در تاریک‌ترین و سیاه‌ترین شب. این دوست، امین‌ترین دوست است.» خب، دیدی؟ پیلو هم سرانجام یک دوست پیدا کرد. او و لاک پشت سال‌هاست که با هم دوست‌اند.



شکار ماهی بزرگ

دنیای حیوانات دنیای خیلی بزرگی است. هنوز هم حیوانات زیادی هستند که آن‌ها را نمی‌شناسیم. در بین عکس‌های این هفته هم حیوانات آشنا وجود دارند، هم حیوانات ناآشنا.



عکاس واقعاً چه لحظه‌ای را شکار کرده. به نظر تو این ماهی کمی برای منقار پرنده بزرگ نیست؟



قوی زیبا از جوجه خود مراقبت می‌کند.



زن ماهی گیر به روش سنتی ماهی می‌گیرد.



بز و بزغاله سفیدبرفی در کنار یکدیگر.



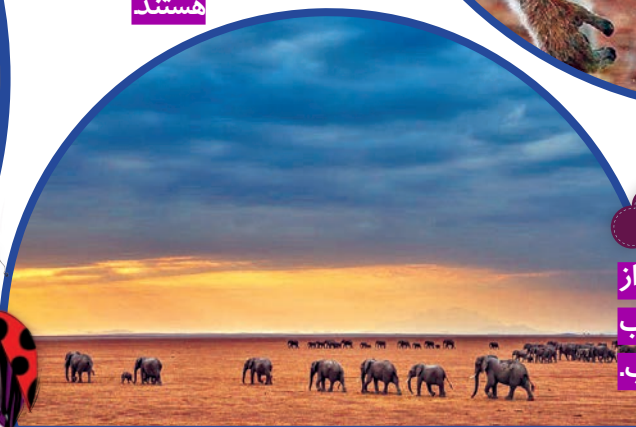
«لمور»، بچه خودش را به دوش گرفته. «لمور»ها از خانواده میمون‌ها هستند، ولی پوزه‌ای شبیه پوزه سگ دارند.



خانواده تamarin در کنار هم. تamarin‌ها میمون‌های کوچک هستند.



اسم این پرنده، مرغ شهدخوار است. او خیلی به سرعت بال می‌زند. در این عکس هم مشغول خوردن شهد است.



یک گله بزرگ از فیل‌ها در غروب آفتاب.



نویسنده: منصوره گلی
تصویرساز: فاطمه آقایی

آخ جون، سرگرمی

مدیر مسئول: ایمان شمسایی
دبیر ویژه نامه: سید نوید بر کجیان
امور اجرایی: مرتضی جلالی
گرافیک: مرتضی حاجی فرج

کتابخانه دین



پنجشنبه ۲۰ مهر ۱۳۹۶
۲۱ خرداد ۱۳۹۹ / ۱۳ آذر ۱۳۹۷



جدول شماره ۶

سلام دوست خوبم، کفشدوزک این هفته باز هم یک جدول برایت دارد که می توانی آن را حل کنی و بعد از پیدا کردن رمز جدول، آن را برایمان بفرستی. این هفته باید برای جواب دادن به سوالات سوره ناس را بلد باشی. سوره ناس در جزء سی قرآن قرار دارد. راستی تو می دانی هر جزء قرآن ۴ حزب دارد و کل قرآن هم از ۱۲۰ حزب تشکیل شده است؟ حالا بهتر است قرآن را برداری و سوره ناس را پیدا کنی.

- ۱- جواب این سوال می شود معنی ناس، که اسم این سوره است.
- ۲- در آیه اول، کلمه ای است که معنی آن می شود پروردگار، آن را پیدا کن و داخل جدول بگذار.
- ۳- توی این سوره کلمه ای هست که سه بار تکرار شده است، آن را پیدا کن.
- ۴- آیه دوم این سوره را بخوان و کلمه ای که معنی آن پادشاه است، پیدا کن.
- ۵- برای اینکه جواب این سوال را پیدا کنی، باید این آیه را کامل کنی: مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ
- ۶- سوره ناس می شود سوره صد و قرآن.
- ۷- برای پیدا کردن جواب این سوال معنی آیه آخر سوره را بخوان. در این آیه گفته شده که ما از انسانهای بد به خدا پناه می بریم.

سوالات

